

پژوهش‌های دینی
سال دوم ، شماره چهارم ، بهار ۱۳۸۵
ص ۴۹-۶۲

بررسی آیه مباهله از دیدگاه فریقین*

حجة الاسلام و المسلمین مجتبی الهیان**

چکیده

در این مقاله نویسنده در مقام تفسیر این آیه و شأن نزول آن و جهت احتجاج به آن و دلالت آن به عصمت و امامت حضرت علی (ع) و خلافت بلافصل آن جناب از پیامبر (ص) و معنای مباهله و اقوال مفسرین امامیه و عامه درباره فضیلت آن حضرت بحث خواهد نمود و ثابت خواهد کرد که تنها فردی که صلاحیت داشته که نبوت را در مسیرش حفظ و از دستبرد دنیاپرستان حفظ کند، امام علی (ع) بوده است.

واژگان کلیدی: مباهله، ملاعنه، ابتهال، بهل، نفرین، دعا.

* تاریخ دریافت: ۸۵/۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۸۵/۲/۳۰

** استادیار پردیس قم، دانشگاه تهران

مقدمه

مباهله مصدر باب مفاعله مشتق از بهل یبهل به معنی آزاد شدن و از قید رها گردیدن است، و باهل در لغت عرب نجات یافته و به معنای شتر رها شده از قید و نجات یافته از داغ کردن است؛ یا ناقه ای ست که شیر او را ترک کرده و نمی دوشند و ابهان (مصدر باب افعال) در دعا استعمال می شود و در ابهال دعا به معنای تضرع و زاری کردن است و چون به باب افتعال برده و ابتهال گفته شود، به معنای لعن می باشد و معنای اصطلاحی مذکور در آیه ۶۱ سوره عمران همین معنا می باشد:

«ثم نبتهل ونجعل لعنة الله على الكاذبين»؛ سپس نفرین کنیم و لعن و نفرین خود را برای دروغگویان قرار دهیم؛ و معنای بهل در این آیه لعن است و «نبتهل» یعنی با تضرع لعن کنیم.

فخر رازی در تفسیر خود مباهله را ملاءنه (یکدیگر را لعن نمودن) توجیه و تفسیر نموده است.

صاحب مجمع البیان نوشته است: ابتهال به معنای التعان و به معنای مشاوره و دعاست. قول شاعر: «نظر الدهر اليهم فابتهل؛ نظر کرد (هر سوی آنان) پس دعا کنید.» در نتیجه ابتهال در لغت به معنای دعا، مشاوره و لعن، ارخاء عنان شتر، و رهایی ناقه در دوشیدن آن می باشد؛ اما در اصطلاح به معنای دعا، نفرین و لعن می باشد و در آیه شریفه به معنای لعن است و تعالوا در آیه از علو می آید یعنی بیاید و تعال مشتق از علو و به معنای این است که از دیگری تقاضا شود که به مکان مرتفع بیاید و سپس بر اثر کثرت استعمال تعال (مفرد) در مورد تقاضای آمدن به طور کلی استعمال می شود؛ و در نتیجه تعال به معنای بیا و تعالوا به معنای بیاید، خواهد بود و تعالیت به معنای جئتُ (آمدم) و تعالیت به معنای جئتُ (آمدی) خواهد بود.

شأن نزول آیه مباحثه

آیه مباحثه در مدینه نازل شد و شأن نزول آن این است که چهارده نفر از علمای نصاری نجران به ریاست عبدالمسیح والایهم که معروف به سید (و صاحب رأی و مشاور بود) و اسقف اعظم (ابوحادثه) برای مباحثه با حضرت رسول مکرم اسلام (ص) از نجران عازم مدینه شدند. ابوحادثه اسقف اعظم آنان نزد سلاطین و ملوک نصارا زیاد احترام داشت و به او مال و منال و پول بسیار می دادند. ابوحادثه برادری داشت به نام کرزین و او هم از علمای دین مسیح بود. در حرکت و عزیمت از نجران به جانب مدینه قاطر ابوحادثه در موازات قاطر برادرش کرزین در حرکت بود و آن دو در جلو آن جماعت بودند. آن دو نفر، ابوحادثه و اسقف اعظم (مانند پاپ امروز) با برادرش مشغول صحبت درباره بعثت رسول مکرم اسلام (ص) بود. ابوحادثه به کرزین گفت: سوگند به خدا که محمدبن عبدالله همان پیامبری است که منتظرش بودیم و تمام علامات و خصوصیات او با نشانی های مذکور در کتاب انجیل تطبیق می کند و من یقین پیدا کرده ام این شخص همان پیامبر موعود است. کرزین به برادر خود ابوحادثه گفت: چه امری مانع شده که تو دین او را قبول نمی نمایی و مسلمان نمی شوی؟ گفت: برای این که پادشاهان به ما علما نصارا به واسطه من اموال بسیار و وجوه سرشار داده اند و اگر ما (ابوحادثه و کرزین) ایمان به حضرت محمد (ص) بیاوریم تمام آن اموال را از ما استرداد خواهند کرد و عزت و احترام ما و عظمتی که من نزد سلاطین دارم از بین می رود و این موقعیت مهم خود را از دست می دهیم. کرزین با شنیدن اقرار ابوحادثه تصمیم گرفت مسلمان شود و مسلمان شد و قافله نصاری نجران راه خود را تا مدینه پایان داد. علمای نجران وارد حضرت رسول مکرم اسلام (ص) شدند و سه نفر رؤسای این قافله شروع به مباحثه و محاجه دینی با رسول اکرم (ص) نمودند. نصارا گاه عیسی (ع) را خدا و زمانی پسر خدا و برهه ای قائل به تثلیث (پدر، پسر، روح القدس) شدند و رسول اکرم (ص) اقوال آنان را با ادله عقلیه باطل و ثابت فرمود بشر، خدا نمی شود. آنان می گفتند: حضرت مرده را زنده و مبروص را علاج فرموده است، پس

خداست. حضرت فرمود: معجزه پیامبر دلیل بر الوهیت او نخواهد بود و چگونه عیسی خداست، در حالی که از مادر متولد شده، غذا می خورد و می خوابد و به قول شما یهودیان او را دار زدند و عبادت خدا را می کرد و اگر خدا بود، چرا خدا را عبادت می کرد و تمام آن کارها اعمال بشر است، نه خدا. خدا عالم بما کان و بما یکون است. حضرت رسول خدا (ص) پرسید: آیا عیسی (ع) چنین بود؟ گفتند: نه. بعد راجع به ولادت عیسی (ع) بحث شد. حضرت فرمود: «مثل عیسی عندالله مثل آدم خَلَقَهُ من تراب؛ مثل عیسی مانند آدم (ع) است. همان طور که خدا آدم را از خاک خلق فرمود، عیسی (ع) را نیز از خاک خلق فرمود»، و چون علمای نصارا بویژه اسقف اعظم و امیر و مشاور نامبرده به لجاج و انکار خود اصرار می ورزیدند، پیامبر (ص) آن‌ها را بصراحت آیه مباحله (فخر رازی، ۱۴۲۵، ص ۴۰۰) مذکور فوق دعوت به مباحله فرمودند و فردا پیامبر اسلام (ص)، خود آن وجود مبارک با حسنین که دستان آن‌ها را گرفته بود و در جانبین پیامبر مکرم اسلام بودند و حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و حضرت علی (ع) عازم محل موعود گردیدند و نصارا هم حاضر شدند. ابوحادثه اسقف اعظم، نصارا را از اقدام به مباحله منع کرد و گفت: چون پیامبر اسلام (ص) با فرزندان خود حاضر شده اند، مسلماً دعا و نفرین او مستجاب خواهد شد و اگر با صحابه حاضر شده بود، اولاً تردید در حقانیت او می شد و ثانیاً احتمال داشت نفرین و دعای پیامبر مستجاب نشود؛ ولی در وضعی که با فرزندان و اهل بیت خود حاضر شده است دعای آن‌ها مستجاب خواهد بود و تمام نصارا دچار عذاب الهی خواهند شد. اسقف اعظم ابوحادثه نصارا را از مباحله منع و خودش از شرکت در مباحله خودداری نمود و چون نصارا به مباحله تمکین ننمودند پیامبر (ص) فرمود: حال باید همه مسلمان شوید، یا جهاد کنید؛ چون قبول اسلام را قبول ننمودند و حاضر به جهاد هم نشدند در نتیجه حاضر به جزیه دادن شدند (زمخشری، ۱۹۷۷، ص ۴۳۲).

نظر علما درباره آیه مباهله و فضیلت حضرت علی (ع)

۱. فخررازی در جلد ۲ تفسیر خود صفحات ۴۷۶ و ۴۸۶ اقرار و تصریح می کند که مراد از (انفسنا) حضرت علی (ع) است و آن وجود مبارک و حسنین و فاطمه (ع) با پیامبر (ص) شرکت در مباهله نمودند و گوید در این معنا تردید نیست؛ منتها گوید: به دلالت آیه شریفه به عقیده شیعه حضرت علی (ع) افضل از تمام انبیا و اولیا می باشد و حال آن که نمی شود گفت حضرت علی (ع) افضل از وجود مبارک خاتم النبیین حضرت محمد (ص) هم می باشد و نیز گفته است: به اجماع حضرت محمد (ص) افضل از حضرت علی (ع) و سایر انبیاست و چون حضرت علی (ع) نبی نیست، پس پیامبر صلی الله علیه و آله آن که این تهمتی است واضح به شیعه هیچ فردی از شیعه حتی عوام از شیعه این عقیده را ندارند که حضرت علی (ع) از رسول مکرم اسلام افضل باشد.

حال فخر رازی از کجا این را استنباط کرده و یا می خواهد با این سخن خدشه‌ای

در دلالت آیه وارد کند؟!!

۲. فخررازی گوید: «محمود بن الحسن انخفعمی که ساکن ری و معلم و شیعه دوازده امامی بود، با این آیه ثابت کرده است که حضرت علی (ع) از تمامی انبیا جز حضرت محمد (ص) افضل و برتر بوده است؛ زیرا آیه مباهله صریح است (بانفسنا) و مراد از «انفسنا» نفس محمد (ص) نیست؛ زیرا انسان نفس خود را دعوت به دعا نمی کند و این امر محال است. پس باید مراد از انفسنا غیر از رسول الله (ص) باشد و به اجماع تمام علما از شیعه و سنی این غیر، حضرت علی (ع) بوده است و این آیه اقتضا دارد که علی (ع) در جمیع کمالات رسالت، با حضرت محمد صلی اله علیه و آله و سلم مساوی می باشد و اجماع تمام علما و قول حضرت رسول (ص) افضل از سایر انبیاست کاملاً صحیح است.

۳- شعبی از علما عامه از عایشه نقل نموده است که حضرت رسول مکرم اسلام (ص) فرمود: «حضرت فاطمه (سلام الله علیها) سیده نساء عالم است و مراد (انفسنا) حضرت علی (ع) است عایشه اقرار کرده؛ که آیه مباهله راجع به نجمه طیبه (ع) است.

- ۴- زمخشری از مفسران برجسته عامه است در تفسیر کشاف فرمود: « اولاً دعوت حضرت محمد (ص) علما نصارا را دعوت به مباحله برای اثبات حقانیت دعوت بوده است؛ ثانیاً خود پیامبر (ص) تنها به مباحله حضرت نشد، بلکه حسنین و حضرت فاطمه و حضرت علی (ع) را برای مباحله همراه خود برد برای آن که ثابت کند آنان عزیزترین خلق و اهل بیت پیامبر و پاره تن پیامبر در پیشگاه خدا می باشند و به تنهایی نرفت، برای آن که وثوق و اطمینان خود را کامل نماید و یقین دانست که دعا و نفرین او، و اهل بیت او مستجاب است».
۵. در صحیح مسلم به دو سند از سعد وقاص روایت شد که سعد وقاص به معاویه نوشت که چون آیه مباحله نازل شد پیامبر (ص) علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را نزد خود خواند فرمود «اللهم هؤلاء اهل بیتی ... الخ» و با آن ها برای مباحله تشریف برد.
۶. ابوالحسن مغاذلی فقیه شافعی در کتاب تفسیر خود نقل نموده است که آیه مباحله در شأن اهل بیت پیامبر (ص) نازل شده و وی از شعبی روایت کرده که مراد از (ابنائنا) حسنین و مراد از نساننا حضرت فاطمه و مراد از (انفسنا) حضرت علی (ع) می باشد.
۷. ابوالمؤید موفق بن احمد بن اخطب خوارزمی به دو سند در تفسیر خود نقل کرده است که آیه مباحله در شأن حسنین و علی و فاطمه (ع) نازل شده است.
۸. بیضاوی در تفسیر بیضاوی در آیه مباحله تصریح کرده که این آیه در شأن حضرت علی و فاطمه و حسنین (ع) نازل شده است.
۹. ابونعیم صاحب حلیه الاولیاء با آوردن چهار روایت آیه مباحله را راجع به اهل بیت (ع) حضرت محمد (یعنی علی و فاطمه و حسنین) دانسته است.
- نیشابوری در تفسیر خود گفته است: آیه مباحله در شأن اهل بیت نازل شده و وی سپس می گوید: «لا يزال یکن للرافضه ان یستدلوا بافضلیه علی رضی الله عنه علی الانبیاء بل علی اولوالعزم لان النبی (ص) افضل و اکمل من الانبیاء قد سماه الله تعالی نفس النبی و لامغی لهذه التسمیه الا لمشابهه و المماثلة التامة فاذا یکون هو افضل و اکمل من الانبیاء؛

همیشه رافضه که شیعه باشد به این آیه استدلال می نماید بر افضلیت و اکملیت علی (ع) بر تمام انبیا (حتی خاتم النبیین)؛ زیرا خداوند در این آیه خداوند حضرت علی (ع) را نفس پیامبر (ص) دانسته و هیچ معنایی برای این تسمیه (نفس نبی) نیست؛ چون اتحاد حقیقی که محال است، مگر مشابهت و مماثلت تامه بین پیامبر (ص) و حضرت علی در این صورت حضرت علی افضل از تمام انبیا می شود. قابل ذکر است که شیعه هرگز علی (ع) را برتر از رسول مکرم اسلام ندانسته است. با این توضیح مفسر معروف اهل سنت هم اعتراف کرده که علی (ع) از لحاظ مشابهت و مماثلت به منزله نفس رسول الله می باشد.

فخر رازی در تفسیر نیز استدلال کرده که آیه شریفه ظهور در افضلیت حضرت علی (ع) بر تمام انبیا دارد، الا این که باید توجیه نمود، چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الانبیاست، پس افضل از پیامبر اسلام نیست و افضلیت او شامل تمام انبیا به استثنای رسول مکرم اسلام است. خلاصه فخر رازی حضرت علی (ع) را افضل از تمام انبیا جز پیامبر اسلام دانسته است و به طریق اولی آن حضرت افضل از تمام صحابه است و مسلماً معصوم بوده است. خلاصه این که در تمام تفاسیر عامه داستان مباهله و شرکت اهل بیت (ع) در آن واقع و افضلیت علی (ع) تصریح و اشاره شده است.

امیرالمؤمنین (ع) به منزله نفس رسول الله (ص) بود و آن حضرت در مواظبت بسیاری به این موضوع تصریح فرمود. البته این تصریح نه از نظر ظاهر و تعارفات اعتباریه و ابلاغات عادیه بر مردم بود، بلکه براساس ادراک واقع، و وقوف بر مراتب، و مقامات و استعدادات غیرمتناهی آن حضرت بود، که این تصریحات کاشف و نماینده آن واقعیت می باشد و طبق تصریح آیه قرآن در قضیه مباهله، نفس رسول خدا (ص) و به منزله آن حضرت شمرده شد.

قندوزی که یکی از علما بزرگ اهل سنت می باشد، می گوید: «اخرج صاحب المناقب عن جعفر الصادق عن ابيه...؛ صاحب مناقب از امام جعفر صادق (ع) از پدرش از جدش علی بن الحسین روایت کرده که حضرت امام حسن مجتبی (ع) در خطبه خود

فرمود: خدای تعالی، در هنگامی که کفار و منکرین از اهل نجران، دعوت جدم رسول الله (ص) را قبول نکردند به جدم چنین خطاب شد: «بگو بیایید ما بخوانیم پسرانمان را، و پسرانمان را، و زنانمان را و زنانتان را، و جان هایمان را و جان هایتان را و سپس به درگاه خدا ابتهال و تضرع نموده و لعنت کنیم دروغگویان را. در این حال جدم (ص) از جان‌ها که باید با خود ببرد پدرم را برد و از پسران من و برادرم حسین را و از زنان مادرم فاطمه سلام الله علیهم را. پس ما اهل رسول الله (ص) هستیم، و از گوشت و خون و جان او هستیم و ما از او هستیم و او از ما» (علامه تهرانی، ۱۳۶۰، ص ۲۰۶).

بحثی که بین حضرت موسی بن جعفر (ع) و هارون الرشید واقع شد هارون الرشید به حضرت گفت: چگونه شما خود را از ذریه پیامبر اسلام (ص) می دانید، با این که برای پیامبر اسلام (ص) عقبی (پسری) نبود؛ زیرا عقب تنها در پسر است نه دختر و شما فرزندان دخترید؟! حضرت فرمود به او گفتم تو را به حق خویشاوندی و قبر صاحب آن سوگند می دهم که مرا از پاسخ معاف دار. هارون گفت: ابدأ شما فرزندان علی (ع) مدعی هستید که علم قرآن پیش شماست، و هیچ (الف) و (واوی) از آن نیست، مگر آن که علم بتأویل را برای خود ادعا می کنید و خود را از رأی دیگران و قیاسات آن‌ها بی نیاز می دانید.

حضرت فرمود: «اکنون که چنین است اجازه پاسخ می دهی؟ گفت: بفرما. حضرت فرمود: اعود بالله من الشيطان الرجيم . بسم الله الرحمن الرحيم . و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزي المحسنين؛ ای هارون! پدر حضرت عیسی (ع) کیست؟ گفت: او را پدری نبود. حضرت فرمود: با این که او را پدری نیست، خداوند از ناحیه حضرت مریم سلام الله علیها او را به ذریه انبیا ملحق کرده است، هم چنان خداوند ما را هم از ناحیه مادرم‌ان حضرت زهرا سلام الله علیها به رسول الله (ص) ملحق کرده است. ای هارون! بیش تر از این بگویم؟ گفت: بگو. حضرت آیه مباحله را قرائت کرد و حضرت فرمود: هیچ کس ادعا نکرده که پیامبر (ص) در مباحله با نصارا غیر از (علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین) (علیهم السلام) کس دیگری را زیر

کسا وارد نموده باشد پس تاویل (ابنائنا) حسن و حسین و تاویل (نسائنا) فاطمه و تاویل (انفسنا) علی بن ابی طالب (ع) است.

در سوالات مأمون از حضرت رضا (ع) نقل شده که مأمون به حضرت گفت: «دلیل بر خلافت جدت علی ابن ابی طالب علیهما السلام چیست؟ حضرت فرمود: آیه (انفسنا) مأمون گفت: اگر (نسائنا) نباشد حضرت فرمود: اگر (ابنائنا) نبود. حضرت فرمود: در آیه (انفسنا) منظور آن است که در این آیه خداوند حکیم نفس علی (ع) را مانند و به منزله نفس پیامبر (ص) قرار داده است و این که مأمون گفت اگر (نسائنا) نباشد، منظور این بود که کلمه (نسائنا) در آیه دلیل است که مراد از (انفسنا) مردها می باشد و در این صورت فضیلتی برای علی (ع) نیست حضرت (ع) ایراد او را با وجود کلمه (ابنائنا) رد کرد و فهماند که اگر منظور از (انفسنا) مردها می بود دیگر ذکر ابنائنا زاید است؛ زیرا روی حساب ابنائنا داخل و تحت انفسنا می شد».

آن چه در این جریان مطرح است که خدای سبحان فرمود: علمی که به تو رسید، به دیگران نرسید، این علم، شهودی است نه علم برهانی. آن گاه پیشنهاد نیایش داد. فرمود: این ها را به مباحله دعوت کن. معلوم می شود که این دعا حتما مستجاب است. رسول خدا (ص) کسی را که به منزله جان وی حضرت علی (ع) و از فرزندان خود حسن و حسین یعنی نوه ها و از نسا فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را حاضر فرمود. نساء اگر در برابر رجال قرار گیرد، به معنای همسران است و اگر در برابر ابناء واقع شود، به معنای دختران خواهد بود، مانند یذبحون ابنائکم و یستحیون نسائکم، (بقره، ۴۹) یعنی پسران شما را می کشتند و دختران شما را زنده نگه می داشتند نه همسر را.

گرچه الفاظی که در آیه مباحله استعمال شده است ظاهراً جمع یا اسم جمع است نه مفرد، و در هنگام تطبیق، برخی از آن ها بر یک نفر و بعضی از آن ها بر دو نفر به کار رفت؛ از باب استعمال جمع در مفرد نیست؛ زیرا جریان مفهوم از مصداق جدا است. در جهان خارج، پیامبر مکرم اسلام (ص) پسرانی غیر از حسن و حسین و دختری غیر از فاطمه

سلام الله عليهم که شایسته مباحله باشند، نداشت و گرنه آن‌ها را هم می‌آورد، زیرا غیر از آن‌ها کسی علم شهودی به معنای وطلوب نداشت و صاحب دعوا و دعوت هم نبود و دعایش مستجاب نمی‌شد و هم‌سان پیامبر مکرم اسلام نمی‌بود (درخصوص مسأله مباحله نه نبوت و رسالت) و خدا به ابتهالش اثر نمی‌گذاشت.

غرض آن‌که گاهی لفظ جمع ذکر می‌شود و در خارج بیش از یک مصداق ندارد، نظیر «انما وليکم الله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویوتون الزکوة و هم راکعون؛ ولی شما خداست و پیامبر و آنان که نماز می‌گذارند و در حال رکوع زکات می‌دهند» (مائده، ۵۵)، که مصداق قسم سوم با جماع فریقین فقط امیرالمومنین (ع) است نه آن که جمع در فرد استعمال شده باشد، بلکه لفظ جمع در مفهوم عام خود استعمال شد، لیکن در خارج بیش از یک فرد محقق نشد.

ذوات مقدسه که در مباحله پیامبر مکرم اسلام (ص) را همراهی می‌نمودند، یعنی حسنین و فاطمه زهرا و امیرالمومنین (ع) اصحاب کسا، شایسته عضویت و شرکت در مباحله، اهل بیت پیامبر و به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی صاحب ادعایند برای این که خداوند در ذیل آیه مزبور فرمود: «فنجعل لعنة الله علی الکاذبین» (آل عمران، ۶۱) معلوم می‌شود همراهان رسول مکرم اسلام تماشاگر صحنه مباحله نبودند بلکه گزارشگر حقایق دینی بودند، زیرا گزارشگر یا صادق است یا کاذب و اگر آنان گزارشگر و مخبر نبودند و از غیب سخن نمی‌گفتند و خبر گزار وحی و رسالت نبودند نه صادق و نه کاذب (علامه طباطبایی، ۱۳۶۷، ص ۲۲۴).

پس معلوم می‌شود اهل بیت (ع) گزارشگر غیب هستند، البته رسالت و نبوت مخصوص رسول اکرم مانند خود آن حضرت ولایت دارند گزارشگر غیب هستند، به رسالت خدا ایمان می‌آورند از آن جا هم خبر دارند و خبر می‌دهند و مدعی‌اند و دعایشان هم مستجاب است.

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در حال خطر، چه در جهاد اصغر و چه در جهاد اکبر خود را پیشاپیش حاضر می کرد. امیرالمومنین (ع) می فرماید: «در جریان خطر پیامبر اهل بیت خود را پیشاپیش می آورد چه این که عمویش حمزه را در جنگ احد و بستگان دیگرش را در جنگ های به جبهه اعزام فرمود و آنان شهید شدند».

حضرت می فرماید: «ما اهل بیتی هستیم که قبل از دیگران قربانی می دهیم تا در ایثار و نثار اسوه دیگران باشیم؛ «اذا احمر البأس و احجم الناس قدم اهل بینه» غرض این که رسول گرامی هم در جنگ بیرونی با شمشیر و هم در صحنه مباحله اهل بیت خود را آورد با این که هر کسی اهل بیت خود را دوست دارد گاهی خود را فدای آن ها می کند و چون دین خدا عزیزتر از جان است وقتی خطر متوجه دین شد رسول گرامی خود و اهل بیت خویش را فدای دین می کند، چون ارزش انسان به حمایت از دین خداست.

جریان مباحله را علمای شیعه و دانشمندان سنی نقل کردند و به تعبیر ابن طاووس (رضوان الله علیه) با بیش از پنجاه و یک طریق نقل شده است که نشان می دهد که اهل بیت رسول گرامی (ص) مدعی صادق و مستجاب الدعوه اند، البته اساس مباحله و محور اصیل دعوی دعوت بوده است چه این که سیره علمی آن تامین می کند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۸۹).

نتیجه گیری

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که حضرت رسول الله (ص) هم از نظر باطن، و معارف الهی و اطلاع بر اسرار غیبیه و نیز از نقطه نظر ظاهر، در تمام شؤون علی ابن ابیطالب علیهما السلام را در بیت خود و حرم خود که حرم خداست، جای داده و همیشه در سرّ و شهادت پنهان و آشکار با آن حضرت بوده، دو نفس بودند که از یک اصل منشعب شده اند، بالاخص در آن فقره از روایت که فرمود: «لایؤدی عني آنا او علی» منظور آن است که این بار رسالت و هدایت مردم را به سوی خدا از نقطه نظر ظاهر و باطن، یعنی

سیطره بر نفوس و ملکوت آن‌ها، کسی نمی‌تواند حمل کند، مگر خود من یا علی. بنابراین آن حضرت در تمام مقامات و درجات رسول خدا شریک بوده است که یکی از آن مقامات مقام ولایت نفس آن صفات و اسماست نه غیر از آن، و بنابراین ظهور آن صفات و اسما به ولایت نامیده می‌شود و بس.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابی الحسن علی بن احمد الواحد النیشابوری، *اسباب النزول*، دارلفکر، بیروت، ۱۴۲۶ق، ۲۰۰۵م.
۳. تفسیر فخر رازی، ج ۸، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.
۴. جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر موضوعی قرآن مجید*، ج ۹، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۸ ش.
۵. الحافظ محمد بن سلیمان الکوفی القاضی، *مناقب الامام امیر المومنین علی (ع)*، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۲ق-۱۳۷۰ش.
۶. حسین ابن احمد الخزاعی النیشابوری، *روض الجنان*، ج ۴، مشهد، مؤسسه آستان قدس رضوی (ع)، ۱۳۸۱ش.
۷. حسینی بهارانچی، سید محمد، *آیات الفضائل*، قم، بوستان کتاب، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۸. حسینی تهرانی، علامه سید محمد حسین، *امام شناسی*، ج ۱، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۰ ش.
۹. *دانشنامه علی (ع)* به اهتمام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰ش.
۱۰. الزمخشری الخوارزمی، ابی القاسم جار الله محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل*، ج ۱، بیروت، دارالفکر الاسلامیه، ۱۲۹۷ هـ-۱۹۷۷م.
۱۱. سید جعفر، شهیدی، *نهج البلاغه*، چاپ هشتم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ش.
۱۲. شفقانی، محسن، *شؤون ولایت*، چاپ خانه خرمی، ۱۳۷۵ش.
۱۳. صحیح مسلم، *بشرح النووی*، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۹۸م.
۱۴. طباطبائی، علامه سید محمد حسین، *تفسیر المیزان*، ترجمه استاد عبدالکریم نیری بروجردی، ج ۳، تهران، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، ۱۳۶۷ ش.

١٥. العلامة المحدث السيد هاشم البحراني ، البرهان في تفسير القرآن ، بيروت ، المجلد الثاني ، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ، ١٩٩٩ م .
١٦. لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري ، تاريخ طبري ، دارالكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٠٨ ق ، ١٩٨٨ م .
١٧. للحافظ ابي نعيم احمد بن عبدالله الاصفهاني ، حليه الأولياء و طبقات الاصفياء ، دارالكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٨ ش ، ١٩٨٨ م .